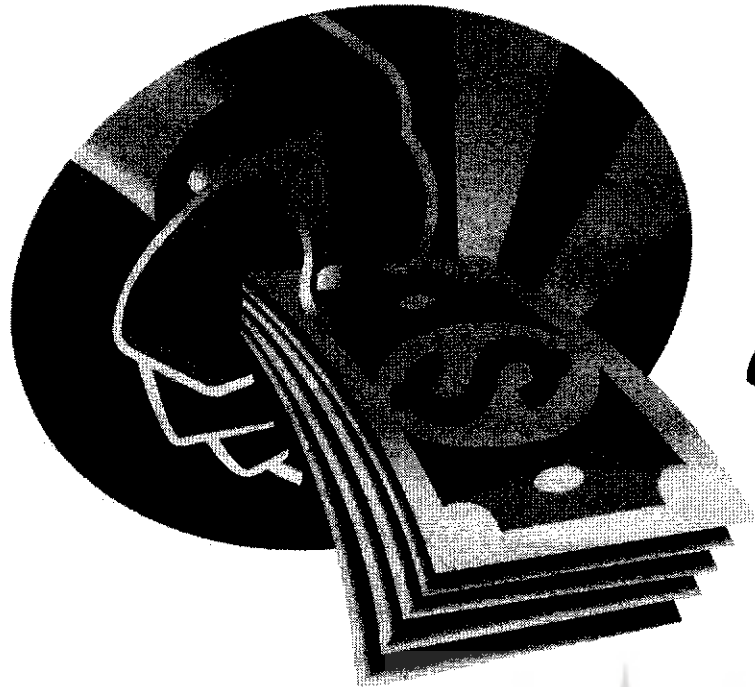


هدیه ای از طرف یک روباه



ترجمه و تالیف: محمد صادق امینی
yashar0072003@yahoo.com

قانون شماره ۴: از گرفتن هدایای ارزان پرهیز نمائید

آنچه به رایگان هدیه داده شود خطرناک است. در پشت هر هدیه مجانی یا حقه ای در کار است یا منتهی اگر هدیه ای ارزش دارد بهتر است پولش را بپردازید. با پرداختن سهم خود زیر بار منت کسی نخواهید رفت. عاقلانه تر این است که تمام پول را بپردازید و راهی برای برتری و تفوق دیگران باقی نگذارید. پولتان را خرج کنید زیرا سخاوت نشانه قدرت و جاذب آن است. در قلمرو قدرت هر چیزی قیمتی دارد و به اندازه ارزشش مورد قضاوت قرار می گیرد. آنچه که به رایگان یا به تخفیف داده شود، همیشه یک برجسب پنهان روانشناسی دارد!

پول و قدرت: سخاوت نشانه قدرت و جاذب آن است

با کمی مطالعه در تاریخ سیاسی و اجتماعی جهان می توان دریافت که افراد زیادی در تاریخ به قدرت رسیده اند ولی کمتر کسانی توانسته اند خود را در

پرداخت بهای واقعی هر چیز خطر و نگرانی را از خود دور ساخته، استقلال و فضای کافی را برای انجام مانورهای خود تامین نمائید. قابلیت انعطاف در خرج کردن پول درسی ارزشمند برای صاحبان قدرت است. فراموش نکنید آنها که در قدرت پا برجا مانده اند بهای مادی آن را پرداخته اند. استراتژی سخاوت، گونه ای دیگر از حقه ها و ترفندهای قدیمی ماکیاولیست ها می باشد که در ادامه مجموعه مطالب "روانشناسی سیاست" آنرا بررسی خواهیم کرد.

سر کیسه را شل کنید:

وقتی قرار است چیزی بدهی، دست بده داشته باش، با دادن هدیه مناسب، در واقع فرد گیرنده هدیه را در معذورت قرار می دهی. سخاوت موجب می شود مردم به آسانی شیفته شما شوند. وقتی مشهور به آزاد منشی و سخاوت شوی هم مورد تحسین همگان قرار می گیری و هم آنها را از میزان قدرت خویش آگاه می سازی. وقتی ثروت خود را طبق اهداف استراتژیک از قبل تعیین شده توزیع کنید، با افسون کردن سایر همکاران، موجب خشنودی آنها شده و متحدان و رفقای با ارزشی پیدا می کنید. به اربابان قدرت نگاهی بیندازید، سزارها، ملکه الیزابت، میکل آنژها و مدیسی ها هیچکدامشان خسیس نبودند، حتی هنرمندان بزرگ برای گول زدن مردم راحت خرج می کردند سر کیسه را شل نکردن جالب نیست. اشخاص قدرتمند می دانند که پول تاثیر روحی و روانی دارد و وسیله ای برای نشان دادن ادب، انس و الفت

قدرت تثبیت کنند. قدرت آنچنان جذاب و خیره کننده است که بعد از رسیدن به آن، شخص دیگر دقت و مراقبت سابق خود را از دست می دهد و بعد از مدتی در سرازیری شکست قرار می گیرد و نهایتاً قدرت خود را از دست می دهد. اگر هدف شما رسیدن به قدرتی پایدار است باید بیاموزید که از با ارزش ترین منابع خود محافظت کنید. هنگامی که به قدرت می رسید سر کله افراد زیادی با هدایای زیبا و گرانبها پیدا می شود. اگر نتوانید در برابر وسوسه دریافت این هدایا مقاومت کنید، روزی خواهد رسید که همان افراد انتظار لطفی از شما خواهند داشت که اگر به خواسته آنان عمل کنید یا نکنید در هر دو صورت دچار عواقبی خواهید شد. بنابراین بهترین کار این است که با



اجتماعی است. آنها از پول به عنوان یک سلاح برای فریفتن دیگران استفاده می‌کنند. از نظر کسی که قادر است با پول بازی کند، امتناع از کاربرد خلاق و استراتژیک آن موجب بوجود آمدن هزاران گره در کار و رسیدن به بن بست می‌شود. افراد خسیس قطب مقابل قدرتمندانند. باید آنها را بشناسید هم برای اجتناب از ماهیت مسموم آنها و هم برای اینکه از عدم انعطافشان به نفع خود استفاده کنید. فراموش نکنید درختی که خم نشود، طعمه تیر می‌شود. کسی که می‌خواهد در راه رسیدن به قدرت از پول و سرمایه‌های مادی خود استفاده کند باید هدفمند خرج کند. در این دنیا انسانهای ثروتمند زیادی وجود دارند ولی همه آنها قدرتمند نیستند. پول به تنهایی قدرت نمی‌آورد، نحوه استفاده از آن قدرت می‌آورد. انسانها در خرج کردن به چهار دسته تقسیم می‌شوند، اگر هدف شما رسیدن به قدرت است باید به هیچ کدام از این چهار گروه تعلق نداشته باشید.

۱- افراد حریص:

افراد حریص، سرد و بی رحمند و فقط به کفه بی روح ترازو چشم می‌دوزند. هنگامیکه به دنبال ثروت هستید. دیگران را یا مانع خود می‌بینید و یا وسیله‌ای برای رسیدن به هدف. افراد حریص احساسات دیگران را لگد کوب می‌کنند و دوست ارزشمند خود را از خود دور می‌سازند. هیچ کس حاضر نیست با آدم حریص معامله کند و برای همین آنها همیشه تنها می‌مانند. فرد حریصی که تحت تاثیر پول یاد آورده قرار گرفته نوک قلاب را به گلوی خود فرو می‌برد و نخ و چوب پنبه را با هم قورت می‌دهد. با این حال براحتی فریب می‌خورد و همیشه با کسانی مراوده دارد که با آنها بیگانه است. پیش از آنکه از شما سوء استفاده کنند یا حرص آنها دامن شما را بگیرد، از آنها دوری کنید.

۲- چانه زن‌ها:

افراد قدرتمند ارزش هر چیزی را به اندازه قیمتش می‌دانند. نه فقط در مورد پول، بلکه در مورد وقت و مقامشان و راحتی روح و فکشان چه در خانه و چه در محل کار، ارزش واقعی آن را در نظر می‌گیرند. این درست همان چیزی است که افراد پرچانه نمی‌دانند. آنها دائماً وقتشان را تلف کرده و چانه زنی می‌کنند و دایم در پی آنند که با قیمت کمتر، چیزی را در جای دیگری بیابند. بدتر از آن بر سر چیز

بی‌ارزشی مرتباً چانه می‌زنند تا آن را به قیمت کمتر بخرند، چیزی که شاید به وصله و تعمیر نیاز داشته باشد و چه بسا جانشین کردن نوع مرغوب به جای آن، نصف آن خرج در بردارد. هزینه‌های این نوع پیگیریها که همواره در مورد پول نیست بلکه در مورد وقت و راحتی ذهن هم هست، موجب عدم تمایل افراد عادی نسبت به این افراد می‌شود ولی چانه زدن از نظر این گروه خودش یک هدف به شمار می‌آید. این نوع افراد فقط به خودشان آسیب می‌رسانند و افکار و نظریاتشان سرسری است. آنها شما را به درد بی‌درمان این احساس دچار می‌سازند که باید کمی بیشتر به دنبال نوع ارزانتری می‌رفتی، مگر اینکه در



این افراد جاه طلب نیستند و فقط دوست دارند دیگران را در عوض پولی که می‌خواهند پرداخت کنند اذیت کنند. اگر از بخت بد با یکی از این افراد سرو کار پیدا کردید، بجای آنکه در بازیهای مخرب آنها مدتها درگیر شوید، بهتر است ضرر و زیان مالی را بپذیرید و از دستشان خلاص شوید.

۴- سخاوتمندان بی هدف:

اثر بخشندگی در قدرت مشخص است و باعث جلب توجه مردم می‌شود. آنها را نرم می‌کند و از بیگانگان، رفیق و متحد می‌سازد. هدف از سخاوتمندی باید از قبل تعیین شده باشد. افراد سخاوتمند به عدم تبعیض معتقدند، از سوی دیگر، از این جهت بخشنده اند که می‌خواهند مورد تحسین و محبت سایرین قرار بگیرند ولی سخاوت اکثر آنها آنقدر بدون تبعیض است که اثر مطلوب را به بار نخواهد آورد. اگر به یکی به اندازه بقیه بدهند چرا گیرنده پول باید احساس خاصی بکند؟ وقتی با این قبیل افراد رو به رو می‌شوید تحت تاثیر نیازهای سیری ناپذیر عاطفی آنها قرار می‌گیرید و اگر با دقت شخصیت آنها را موشکافی کنید متوجه خواهید شد که پشت این سخاوت آنها انبوهی از حس نیاز به تعریف و تحسین نهفته است. با تامین این نیاز روحی به راحتی می‌توانید از این اشخاص استفاده کنید.

خلاف قانون

روایت اول: یافتن الدورادوها را به احمق‌ها و اگذار کنید

بعد از اینکه فرانسیکو پیزارو کشور پرو را در سال ۱۵۳۲ فتح کرد، طلای امپراتوری اینکا به اسپانیا سرازیر گشت و همه اسپانیایی‌ها در آرزوی رفتن به جهان نو و طلا خیز بودند. بزودی این داستان بر سر زبان‌ها افتاد که رئیس یکی از قبایلهای بومیان در شرق پرو سالی یکبار طی یک مراسم خاص مذهبی لباس طلا بر تن می‌کند و به داخل دریاچه می‌پرد. کلمه مشهور الدورادو به معنای "مرد طلایی" بزودی تبدیل به امپراتوری بنام الدورادو شد که از اینکها ثروتمند تر بودند و سنگفرش خیابان‌هایشان از طلا مزین شده بود. ابداع این داستان ظاهراً نامطلوب به نظر نمی‌رسید، زیرا مطمئناً رئیس قبیله‌ای که بتواند غبار طلا را در درون دریاچه از تن خود بشوید، شایسته حکومت بر یک امپراتوری طلاست. اسپانیاییها تمام

برابر این وسوسه مقاومت نمایند. سعی نکنید برایشان دلیل بیاورید یا آنها را وادار کنید که تغییر عقیده بدهند. آنها را به حال خود بگذارید.

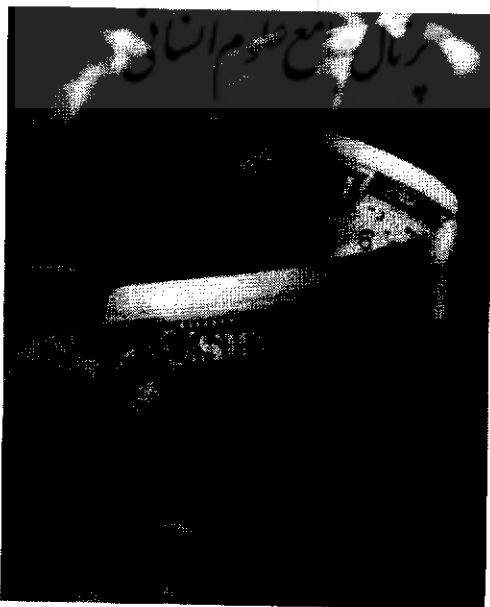
۳- دگر آزارها:

دگر آزارهای پولی و مالی بازیهای شرم‌آوری با پول به عنوان راه تحکیم قدرت خود به اجرا می‌گذارند. اگر به شما بدهکارند، شما را منتظر پول نگه می‌دارند و وعده می‌دهند که چک شما را به پست خواهند داد یا اگر شما را استخدام کنند، در تمام جوانب کارتان دخالت می‌کنند و زخم زبان می‌زنند. دگر آزارها وقتی پول چیزی را می‌پردازد، تصور می‌کنند که حق دارند فروشنده را شکنجه کنند و از او استفاده نمایند.

جنوب و شمال آمریکا را به دنبال الدورادو گشتند. در فوریه ۱۵۴۱ بزرگترین گروهی که تا آن زمان تشکیل شده بود به رهبری گونزالو برادر پیزارو شهر کیتو واقع در اکوادور را به قصد پیدا کردن الدورادو ترک کردند. ۳۴۰ اسپانیایی که لباسهای ابریشمی زیبا بر تن کرده بودند و مسلح نیز بودند به سمت شرق رهسپار گردیدند. چهار هزار بومی هم وسایل و آذوقه این گروه را حمل می‌کردند. هم چنین چهار هزار خوک و هزار سگ با خود داشتند. در راه گونزالو از بومیان میان راه سوالاتی در مورد الدورادو می‌پرسید، بومیان بدبختی که راجع به این پادشاه افسانه‌ای چیزی ننشیده بودند، نصیب سگها می‌شدند. خبر کشتار وحشیانه‌ای که اسپانیایی‌ها براه انداخته بودند بزودی بین بومیان آن سرزمین انتشار یافت و همگی دریافته‌اند که تنها راه خلاصی از خشم گونزالو گفتن داستانهایی ساختگی در مورد الدورادو است. بومیان با تعریف‌های دورغین خود افراد گونزالو را به مناطق دور دست به اعماق جنگلها هدایت می‌کردند. کم کم روحیه افراد ضعیف شد. لباسهای یک شکل زیبایی آنها مدت‌ها بود که مندرس گشته و سلاح‌هایشان زنگ زده بود به طوری که همگی سلاحها را دور انداخته بودند، کفش‌هایشان پاره شده و با پای پیاده راه می‌رفتند.

بومیانی که وسایل آنها را حمل می‌کردند، یا مردند یا ترکشان کردند. همه خوکها، شترها و حتی سگهای شکاری را خوردند تا جائیکه مجبور شدند از ریشه و میوه درختان تغذیه کنند. وقتی پیزارو فهمید که دیگر قادر به ادامه نیستند، تصمیم گرفت از طریق رودخانه به راه خود ادامه دهند. آنها از چوب درختان قایق ساختند ولی سفر با قایق بر روی رودخانه ناپو نیز آسان نبود. گونزالو در کنار رودخانه اردو زد و پیش قراولاتی برای یافتن دهکده بومیان و آوردن غذا اعزام کرد. روزها انتظار بازگشت آنها را کشید اما برنگشتند. بالاخره پیزارو فهمید قراولان گروه را ترک کرده و بدون آنها به راه خود ادامه داده اند. بارانهای طوفان زا بی وقفه می‌باریدند و افراد گونزالو موضوع الدورادو را فراموش کرده و فقط آرزو داشتند به کشورشان برگردند. در اوت ۱۵۴۲ حدود صد نفر از بازماندگان گروه تصمیم به بازگشت گرفتند. هنگامیکه به کیوتو رسیدند، اهالی کیوتو تصور می‌کردند که آنها از جهنم برگشته اند. لباس‌هایشان از پوست بود و تمام سطح بدنشان

از زخم‌های متعدد پوشانده شده بود بطوری که قابل شناسایی نبودند. آنها در یک مسیر دایره‌ای مساحت دو هزار مایل را در مدت یکسال و نیم با پاهای برهنه طی کرده بودند. پولی که برای اعزام این گروه هزینه شده بود به تمامی خرج شده بود بدون اینکه نشانی از الدورادو و طلا به دست آورند. اسپانیایی‌ها حتی بعد از فاجعه گونزالو پیزارو هم چندین گروه را در پی یافتن الدورادو اعزام کردند. فاتحان اسپانیایی دهکده بومیان را می‌سوزانند و غارت می‌کردند، مردمان را شکنجه می‌دادند و خودشان سختی‌های باور نکردنی را تحمل می‌کردند ولی نشانی از طلا نمی‌یافتند. پولی که صرف اعزام این هیات‌ها شده بود قابل شمارش نبود ولی به رغم بی ثمر بودن این جستجوها هنوز خیال باطل یافتن طلا پابرجا بود. در نتیجه این جستجوها نه تنها هزاران انسان از میان بومیان و اسپانیایی‌ها جانشان را از دست دادند بلکه باعث تضعیف امپراتوری اسپانیا نیز شدند. ثروتی که گروه‌های اعزامی از بومیان بیچاره غارت می‌کردند و به اسپانیا می‌آوردند، به جای اینکه در کشاورزی و کارهای تولیدی بکار رود، صرف اعزام هیات‌های بعدی می‌شد. شهرهای اسپانیا از سکنه خالی شده بود و مردم گروه گروه به دنبال کشف طلا می‌رفتند. مزارع رو به نابودی بود و ارتش برای جنگهای اروپایی سرباز و وظیفه نداشت. تا پایان قرن هفدهم، جمعیت اسپانیا به نصف رسید. جمعیت چهارصد هزار نفری مادرید به یکصد و پنجاه هزار نفر رسید. اسپانیا در اثر آن تلاش‌های بیهوده به ورطه‌ای از نابودی افتاد که نجات از آن ممکن نبود.



تفسیر: رسیدن به قدرت احتیاج به یک نظم بنیادین دارد

هدف سران اسپانیا از صرف پولهای بسیار چه بود؟ آنها به گمان خود برای یافتن شهری سرمایه گذاری می‌کردند که در صورت پیدا کردن آن تمام هزینه‌های آنها جبران می‌شد. ولی نتیجه چه شد؟ نه تنها به شهر رویایی خود نرسیدند بلکه قدرت خود را نیز به تدریج از دست دادند. آنها در رویایی رسیدن به قدرت و ثروت بیشتر سرمایه و نیروی انسانی خویش را نیز از دست دادند. فراموش نکنید که ثروت اندوزی خصوصا از نوع ناگهانی، موجب ویرانی احساسات می‌شود. کسی که یک دفعه ثروتمند شود معتقد است که دست یابی به ثروت بیشتر هم امکان پذیر است. شخص آزمند و حریص با این خیال باطل از مواردی چون دوستی با دیگران و کنترل خویشتن غافل می‌ماند. ثروت ناگهانی بندرت پایدار است. هرگز اجازه ندهید شیفتگی بی منت پول به شما، شمارا از قدرت واقعی دور سازد. وقتی قدرت را هدف قرار دهید، پول به سراغتان خواهد آمد. یافتن الدورادوها را به احق‌ها واگذار کنید.

روایت دوم: سادیسیم (دگر آزاری) پولی: در اوایل قرن هفدهم در انگلستان کسی از نظر مقام، بالاتر از دوک و دوشس مالبورو نبود. این دوک رهبری نبردی پیروزمندان علیه فرانسوی‌ها را در طی جنگی به عهده داشت و بعنوان اولین ژنرال و استراتژیست اروپا شناخته می‌شد. همسرش، دوشس مالبورو که بخاطر تنابیر زیرکانه اش چندین بار به ملکه خدمت کرده بود، محبوب ملکه بود. در سال ۱۷۰۴ به سلامتی پیروزی این دوک در نبرد ویلنهایم در تمامی انگلستان شراب نوشیدند و ملکه به پاس این پیروزی، زمین بزرگی در شهر ووداستوک به وی هدیه کرد و نیز هزینه بنای کاخ بزرگی را برای دوشس و همسرش در این زمین را متقبل شد. دوک مالبورو، کاخ خود را کاخ بلنهایم نامید و قرار شد معمار جوان و نمایشنامه نویسی به نام جان وانبورو این کاخ را با دریاچه‌های مصنوعی، پل‌های عظیم و سایر بناهای خیال انگیز تزئین کرده و مظهر قدرت و بزرگی مالبورو باشد. ولی از روز اول دوشس ناراضی بود. او فکر می‌کرد وانبورو (معمار جوان) به صرف هزینه‌های اضافی برای حرس تعدادی درخت، پول را هدر می‌دهد. او می‌خواست هر چه زودتر کار ساختمان کاخ پایان پذیرد. دوشس

وانبورو را اذیت می‌کرد. از جزئیات کار ایراد می‌گرفت و بهانه جویی می‌کرد. هر چند هزینه کاخ بلنهایم را دولت می‌پرداخت ولی دوشس حساب هر پنی از پول اهلبای از طرف دولت را داشت.

سرانجام شکایتهای دوشس از وضعیت کاخ، موجب بروز اختلاف بین دوشس و ملکه گردید ملکه او را در سال ۱۷۱۱ از دربار اخراج کرد و دستور داد آپارتمانش را در کاخ سلطنتی تخلیه کنند. هنگامیکه که دوشس کاخ سلطنتی را ترک می‌کرد، به علت از دست دادن حقوق و موقعیتش بسیار ناراحت بود و تمامی اثاثیه خود را حتی دستگیره درها را با خود برد. مدت ده سال کار ساختمان کاخ بلنهایم متوقف گردید. دوشس می‌اندیشید که وانبورو را نابود نماید. او در مورد هر بار حمل سنگ و آهک ایراد می‌گرفت

و هر بار اضافی از آهن یا متراژ اضافی از روکش چوبی دیوار، مورد توجه او قرار می‌گرفت. کارگران را به ندانم کاری و اتلاف وقت متهم می‌کرد. دوک مالبورو پیر و فرتوت شده بود و آرزویی جز اقامت در کاخ خود نداشت. ولی پروژه کاخ درگیر کوهی از شکایتها شده بود. کارگران از دوشس تقاضای دستمزد عقب افتاده شان را می‌کردند و دوشس از معمار شکایت می‌کرد. در این شرایط دوک بدون اینکه حتی یک شب را در کاخ دوست داشتنی اش به سر ببرد فوت کرد. بعد از مرگ دوک، معلوم شد دارایی بی حد او به بیش از دو میلیون پوند می‌رسد که برای اتمام ساختمان کاخ اضافه هم هست. دوشس وانبورو را اخراج کرد و فرد دیگری را به جای او استخدام کرد. معمار جدید در عرض چند سال کاخ را تمام کرد. البته در کارش از طرح‌های وانبورو هم تبعیت نمود. وانبورو در سال ۱۷۲۶ مرد در حالیکه درهای کاخی که بزرگترین خلاقیت او محسوب می‌شد به رویش بسته شده بود. کاخ بلنهایم کار بی نظیری در معماری بود که مدت ۲۰ سال برای خالقش تبدیل به کابوس شده بود.

تفسیر: از نظر دوشس مالبورو، پول وسیله‌ای برای اجرای بازیهای آزار دهنده قدرت محسوب می‌شد. به نظر او نبود پول مساوی با نبود قدرت بود. وانبورو شخصیت بزرگی محسوب می‌شد و دوشس به قدرت و شهرت وانبورو که در قبال معماری کاخ نصیبش می‌شد حسادت می‌کرد. استعداد دوشس به اندازه وانبورو نبود ولی پول داشت که



می‌توانست او را شکنجه نموده و زندگیش را خراب کند و استعداد هنریش را دائما زیر سوال ببرد. ولی این سادیسم دوشس به بهای گزافی تمام شد. ساختمان کاخ که باید ۱۰ سال طول می‌کشید، بیست ساله تمام شد. ساخت این کاخ باعث شد بسیاری از روابط دوستانه مسموم شود و دوشس از کاخ سلطنتی اخراج گردد. موجب دعوای حقوقی بی پایان و بی سرانجام و طولانی شد و عمر وانبورو را به آخر رسانید. بالاخره نسل بعدی حرف آخر را زدند و وانبورو را یک نابغه و دوشس را تا ابد فردی خسیس و بی قدر دانستند. مطالعه سرنوشت زنان می‌رمدانی مثل دوشس خالی از لطف نیست. رفتار این افراد باید الگویی برای شما باشد تا نقاط ضعف رفتاری خویش را برطرف کنید. اگر می‌خواهید که قدرتمند شوید باید از روح بزرگی برخوردار باشید و هرگز خساست و فرومایگی از خود نشان ندهید. دوشس یکی از ثروتمندترین افراد زمان خود بود ولی نه تنها ثروتش او را به قدرت نرساند بلکه باعث اخراج وی از کاخ سلطنتی گردید. او با نحوه استفاده از پولش فقط فرومایگی خود را به دیگران نمایش داد. اگر هدف شما از خرج پول رسیدن به قدرت است باید براحتی ولی با هدف خرج کنید و به سخاوتمندی شهره شوید. کسب رضایت مردم در دراز مدت برای شما خرج دارد. اگر مایلید در امور و کارهای افراد خلاق زیر دست خود دخالت کنید، لاقط حقوقشان را به موقع و تمام و کمال بپردازید. پول شما بیشتر از قدرت تان اطاعت و تسلیم آنها را خواهد خرید.

روایت سوم: نفوذ یک مرد با نفوذ همیشه خریدار دارد

پیتر آرتینو فرزند یک کفاش ساده، به عنوان یک شاعر مشهور شده بود. ولی او مثل بقیه هنرمندان دوره رنسانس، احتیاج به یک حامی داشت تا ضمن عدم مداخله در کارش، زندگی راحتی برایش تأمین سازد. در سال ۱۵۲۸ آرتینو استراتژی جدیدی در بازی یافتن حامی را تجربه کرد. او رم را ترک کرد و در شهر ونیز جاییکه کسی او را نمی‌شناخت خانه‌ای برای خود انتخاب کرد. او در آن سالها پس انداز زیادی نداشت اما اندکی پس از عزیمت به محل جدید در خانه اش را به روی فقیر و غنی باز کرد. در میهمانیهایی که ترتیب می‌داد از همه پذیرایی می‌کرد و با تک تک آنها دوست شد. مثل اشراف زاده‌ها در خیابان به فقرا پول می‌داد و به یتیمان کمک می‌کرد. دیری نپائید که در بین عوام این جمله به سرعت بخش شد که آرتینو چیزی بیشتر از یک هنرمند و بلکه یک مرد مهربان و پر قدرت است. هنرمندان و منتقدین در خانه او رفت و آمد می‌کردند و در مدت چند سال شهرتی برای خودش بدست آورد. اشخاص والا مقام بدون ملاقات با وی ونیز را ترک نمی‌کردند. در این راه او مقنن زیادی از پس اندازش را از دست داد ولی در عوض نفوذ و شهرت زیادی به دست آورد که سنگ بنای اصلی در پی ریزی قدرتش بود. در دوره رنسانس ایتالیا، ولخرجی یکی از امتیازات اعیان و اشراف محسوب می‌شد ولی اشراف فکر می‌کردند که آرتینو یک شخص با نفوذ است که مثل آنها ولخرجی می‌کند و بر این باور بودند که نفوذ یک مرد بانفوذ را باید خرید. پس برای او همه نوع هدیه و پول می‌فرستادند. دوکها و دوشس‌ها، تاجران ثروتمند، پاپ‌ها و شاهزاده‌ها برای جلب توجه وی با هم رقابت می‌کردند و بارانی از هدیه رویش باریدن گرفته بود. البته ولخرجی او جنبه استراتژیک داشت و او به دنبال یک حامی بود که جیب‌هایش بسیار گود باشد. او پس از بررسی افراد مختلف، سرانجام نگاهش را به سمت ثروتمندی بنام "مارکیز ماتتوا" دوخت و شعرهای حماسی در وصف او سرود و به وی هدیه کرد. به رسم معمول در این مواقع هدیه گیرنده مبلغی ناچیز به شاعر می‌دهد تا بتواند شعر بعدی اش را بسراید و زندگی شاعر دایما در یک حالت دارو ننداری می‌گذرد، ولی آرتینو طالب قدرت بود نه یک دستمزد حقیرانه.